

پیار داغ

و
ر
ق
د
ن

شاید برای شما هم جالب باشد که بعضی خبرها را با پیاز داغ بیش تری بشنوید. ما در این شماره سری به روزنامه‌ها می‌زنیم. تحلیلی بر حوادث ذکر شده در روزنامه‌ها داریم و به روزنامه‌های مختلف دادند، نظر لطف و مرحمت می‌کنیم. راستی گاهی باید اتفاقات این دنیا را با پیاز داغ اضافه و... به خورد کله‌ی مبارک بدهیم که به جایی برسد.

□ گردن زرافه

○ در حادثه‌ای عجیب در فلوریدا، صاعقه به گردن زرافه اصابت کرد و بلافاصله باعث مرگ آن شد.

جام جم ۸۲/۵/۸
این خبر را در همین حد خلاصه کردیم و قابل توجه کسانی است که از کوتاهی قد رنج می‌برند. مادر به دختر: «دخترم، این همه حرص کوتاه قد بودند را نخور. قدر کوتاه‌قدی خودت را بدان. آن کفش پاشنه‌بلندت را هم بپنداز دور، چون می‌ترسم به سرنوشت زرافه دچار شوی.» با هم این مطلب را همین جا تمام می‌کنیم تا از صاعقه‌ی سردبیر محترم در امان باشیم.



● قرص جوانی

قاضی: «شما را در حالی دستگیر کردند که مشغول فروختن قرص‌های جوانی بودید. آیا شما قبلاً هم به همین دلیل دستگیر شده بودید؟»
متهم: «بله، دوبار»
قاضی: «کی؟»
متهم: «یک بار در سال ۱۳۶۰ و بار دیگر در سال ۱۳۵۳»



□ لباس کاغذی

○ گرمای بی سابقه در ایتالیا، گردشگران را کلافه کرده و بیش تر از همه، بازدیدکنندگان واتیکان را به خشم آورده. به همین خاطر خرید و فروش لباس‌های کاغذی و بسیار نازک، باعث پول‌دار شدن فروشندگان دورگرد شده است.

جام جم ۸۲/۵/۸
در این که لباس کاغذی مد شده حرفی نیست. شاید بهتر از لخت شدن باشد، ولی تصور کنید در جامعه‌ای همه لباس کاغذی بپوشند. باهم به این جامعه سر می‌زنیم.

عابر به مردی که لباس کاغذی دارد: «آقا ببخشید، لطفاً یک تکه از لباس را بکن و به من بده، چون می‌خواهم شماره تلفن بنویسم.»

بچه آدم خوار: «بابا آدم خوار، من یک ساندویچ آدم پیدا کردم.»

بابا: «کو؟ کجاست؟»

بچه: «همان آقایی که لباس کاغذی پوشیده.»

زن به شوهر: «بیا، این هم لباس. هی می‌گفتی که از لباس ساده خوشم نمی‌آید، آن را دادم به طراح و یک درخت و گل رویش کشید.»

معلم: «این چه وضعه؟ چرا لباست را خط خطی کردی.»

دانش آموز: «آقا اجازه، دفترم تمام شده بود، مشق‌هایم را روی لباسم نوشتم.»



□ ازدواج الاغ‌ها

○ در جنوب هندوستان برای دو الاغ مراسم ازدواج گرفته شد.

ایران جمعه ۸۲/۴/۶
تلاش هند برای بافرهنگ کردن الاغ‌ها و آشنایی آن‌ها با فرهنگ مردم قابل تقدیر است. آن‌ها که توانستند فیل‌ها را به کنترل خودشان دریاورند، پس قادر به کنترل الاغ‌ها و با فرهنگ کردن آن‌ها هستند. نکته‌ی عجیب این جاست: در این که هندی‌ها قادر به کارهای عجیب و غریب هستند، شکی نیست، ولی چرا این همه جوان بی‌کار داردو راستی در سال چقدر از جوان‌هایش ازدواج می‌کنند و این همه فقر و نداری به خاطر چیست؟



□ نوزاد بزهاکار

○ نوزادانی که شیر مادر می‌خورند، کم تر بزهاکار می‌شوند.

انتخاب ۸۲/۵/۹
البته بر همگان واضح و مبهن است که عامل بسیاری از بزهاکاری‌ها بی‌کاری است، ولی سوال این است: چه رابطه‌ای بین بی‌کاری و شیرمادر است؟ جمع بین این دو برایم مشکل است. اصلاً این مطلب مرا یاد لطیفه‌ای انداخت. لطیفه از این قرار است که مادر بزرگ به نوه‌اش می‌گوید: «وقتی که به دنیا آمدم، دندان‌هایم از سفیدی برق می‌زد.»

راستی کدام نوزاد در دوره‌ی شیر خوارگی بزهاکار است؟

□ پرنده‌های شهری

○ پرنده‌های شهری، بلندتر از دیگر هم‌نوعان خود می‌خوانند. در تحقیقی که به تازگی روی چرخ دیسک‌ها صورت گرفته، نشان داده شده است که چرخ دیسک‌های شهرنشینی برای آن که صدای آوازشان از میان غرش ترافیک شهری قابل شنیدن باشد. به مراتب بلندتر از چرخ دیسک‌هایی آواز می‌خوانند که در شهرهای کوچک و یا باغ‌ها زندگی می‌کنند.

جام جم ۸۲/۵/۱۲

پرنده‌ی شهری (با صدای بلند): «چطوری پرنده‌ی روستایی»

پرنده‌ی روستایی: «وای گوشم کر شده! چقدر بلند حرف می‌زنی.»

پرنده‌ی شهری: «داری آدامس می‌جوی یا دانه می‌خوری؟ بلندتر حرف بزن ببینم چه می‌گویی!»

پرنده‌ی روستایی: «هیچی بابا، خدا حافظ.»

پرنده‌ی شهری: «سلامت باشی. بچه‌های شما خوب‌اند.»



و اما چند سوتی...

۱.
...در ادامه به خبرنگار ضمیمه‌ی «شاپرک» روزنامه‌ی «جام جم» که از او پرسیده: آقای احمدزاده چه هیزم تری به شما فروخته که این قدر اذیتش می‌کنید؟ می‌گوید: «هیزم تر نفروخته، ولی چون هیزم گران فروخته، باید اذیتش کنم»

انتخاب ۸۲/۵/۱۲

تا آن جایی که به خاطر دارم، جام جم ضمیمه‌ای به نام شاپرک ندارد، شاپرک ضمیمه‌ی روزنامه‌ی آفرینش است. حتماً منظور نویسنده از «شاپرک» همان «تیک تاک» است.

۲.

فلامک جنیدی بازیگر جوان و با استعداد در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک در تهران متولد شده است. او از سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت با بازی بابرنامه‌ی (جنگ هفتاد و هفت) فعالیت هنری خود را آغاز کرد...

امید ساحل ۸۱/۶/۱۱

شاید با چند محاسبه‌ی ریاضی بتوانیم این سال‌ها را با هم جمع ببندیم.

۱۳۵۷-۱۳۵۶=۶

این بازیگر از شش سالگی شروع به بازی کرد. نکته‌ی بعد این که جنگ ۷۷ در سال ۱۳۷۷ پخش شده.